

Research Paper

Comparison of the Interpretive Views of the Two Islamic Schools (Sunni and Shi'a) Regarding the "Inclination to Sin" in the Heart of Prophet Yusuf (Joseph) (A.S.)

Ali Karimpoor Qaramaleki ^{*1} 

¹ Associate Professor, Department of Quran and Hadith Sciences, Al-Mustafa University of the World, Iran. karimpoorali@yahoo.com

[10.22080/qhs.2026.6553](https://doi.org/10.22080/qhs.2026.6553)

Received:

December 22, 2024

Accepted:

May 4, 2025

Available online:

March 16, 2026

Extended Abstract

1. Introduction

Surah Yusuf stands among the most beautiful narratives of the Holy Qur'an, encompassing the story of Prophet Yusuf (Joseph) (A.S.) and Zuleikha, both in eloquence and depth of meaning. Given that Prophet Yusuf was a messenger of God, several natural questions arise in the human mind: How could it be possible for a prophet clothed in the mantle of prophethood to even intend a sin? At the time when Yusuf was faced with the temptation of sin, was he already invested with the sacred office of prophethood? How could the mere intention of sin be recon-

ciled with the doctrine of prophetic infallibility ('ismah)? And more fundamentally, according to the Qur'an itself, is it possible for sin—even as a fleeting thought—to occur within the heart of a prophet?

2. Research Methods

This study employs a descriptive-analytical method in addressing the topic. A descriptive study is one in which the researcher examines and analyzes phenomena and their characteristics, providing a systematic account of the concept—in this case, the internal or mental occurrence of sinful thoughts (khutur qalbi al-dhānib). The research relies primarily on library-based investigation, including the study and analysis of existing texts, commen-

***Corresponding Author:** Ali Karimpoor Qaramaleki
Address: Al-Mustafa University of the World, Iran.

Email: karimpoorali@yahoo.com

taries, and scholarly sources related to the subject.

3. Results

The divergence between Sunni and Shi'a scholars regarding whether or not a sinful thought could have arisen in the heart of the Prophet Yusuf (A.S.) originates from their differing understandings of the scope of infallibility ('ismah).

Sunni scholars generally adopt a minimalist approach to 'ismah, restricting it to protection from error in speech—or, at most, in both speech and action. In contrast, Shi'a scholars uphold a maximalist view, extending infallibility to all three domains: speech, action, and thought (or the heart). Accordingly, based on the interpretation of Shi'a exegetes, no sinful thought ever entered Yusuf's heart in the first

place, and thus, the question of its being pardoned or excused does not arise.

Funding

This article has no funding.

Authors' contribution

The article is written individually and the author is the corresponding author for the article

Conflict of interest

Thanks to those who helped to improve the quality of this article.

Acknowledgments

The author expresses sincere gratitude to the esteemed editor and all staff of the journal, especially Dr. Zeynab al-Sadat Hosseini, whose diligent efforts played a significant role in the successful completion of this article.

References

- Ibn Babawayh, Muhammad ibn Ali ibn Husayn. (1412 AH). *I'tiqadāt fi Dīn al-Imāmiyyah* (translated by Hasani). Qom: Al-Matba'ah al-'Amaliyah.
- Ibn 'Ashur, Muhammad Tahir. (1420 AH). *Tafsir al-Tahrir wa al-Tanwir*. Beirut: Institut al-Tarikh al-'Arabi.
- Tustari, Sahl ibn Abdullah. (1423 AH). *Tafsir al-Tustari*. Beirut: Dar al-Kutub al-'Ilmiyyah.
- Taftazani, Sa'd al-Din. (n.d.). *Sharh al-'Aqa'id al-Nasafiyyah*. Egypt: Maktabat al-Kulliyat al-Zahriyyah.
- al-Jami', 'Abd al-Rahman ibn Ahmad. (1430 AH). *al-Fawā'id al-Diyā'iyyah* (1st ed.). Beirut: Dar Ihya' al-Turath al-'Arabi.
- Javadi Amoli, Abdullah. (1381 SH). *Wahy va Nubuwwat dar Qur'an*. Qom: Nashr Isra'.
- Sobhani, Jafar. (1375 SH). *Muhādarāt al-Ilahiyyāt*. Qom: Institut Imam Sadiq (A.S.).
- Tabatabai, Muhammad Husayn. (1427 AH). *Tafsir al-Bayan fi al-Muwafaqah bayn al-Hadith wa al-Qur'an*. Beirut, Lebanon: Dar al-Ta'aruf li al-Matbu'at, 1st ed.

علمی

تطبیق آراء تفسیری فریقین درباره «خطور گناه» در قلب حضرت یوسف (ع)

علی کریم پور قراملکی ^{*} ^۱ دانشیار، هیأت علمی جامعه المصطفی، ایران، karimpoorali@yahoo.com[10.22080/qhs.2026.6553](https://doi.org/10.22080/qhs.2026.6553)

چکیده

آیه ۲۴ سوره یوسف، مشتمل بر حساس‌ترین نقطه داستان زلیخا و حضرت یوسف، یکی از آیات قرآن کریم است که قرآن‌پژوهان، در تفسیر آن گفت‌وگوی زیاد دارند. بررسی این آیه شریفه، با توجه بر لزوم روشن‌شدن دیدگاه عامه و خاصه در تبیین خطور قلبی گناه به‌طور عام و جایگاه حضرت یوسف به‌طور خاص، حائز اهمیت فراوان است. هدف مقاله کنونی، شناخت دیدگاه عامه و خاصه درباره خطور گناه در حیطه قلب است و به تبع آن، تعیین متعلق «همّت و هم» از جانب زلیخا و حضرت یوسف، سؤال اصلی مقاله را تشکیل می‌دهد. فرضیه نگاشته حاضر، تأثیرپذیری هریک از فریقین با رویکرد زمینی از جانب عامه و نگاه آسمانی توسط خاصه درباره حضرت یوسف (ع) است. نتیجه تحقیق با روش تحلیلی - انتقادی به همراه ابزار کتابخانه‌ای و استنتاج آیات، معطوف به این حقیقت مهم است که برخی از مفسران اهل سنت با استناد به حدیث منقول بر خلاف عموم مفسران خاصه، قائل به جواز خطور گناه به قلب حتی برای پیامبر، به دلیل معفوئنه بودن آن هستند؛ درحالی‌که برخلاف نظر آنان، مفسران شیعی معتقد هستند که شخص نبی، در همه حوزه‌های قولی، فعلی و نیز قلبی با برخورداری از تقوا و آگاهی فوق‌العاده، از همه گناهان منزه می‌باشند.

تاریخ دریافت:

۰۲ دی ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش:

۱۴ اردیبهشت ۱۴۰۴

تاریخ انتشار:

۲۵ اسفند ۱۴۰۴

کلیدواژه‌ها:

حضرت یوسف، زلیخا، خطور
گناه، همّت و همّت، عصمت قبل
از نبوت

^{*} نویسنده مسئول: علی کریم پور قراملکی

آدرس: هیأت علمی جامعه المصطفی، ایران.

ایمیل: karimpoorali@yahoo.com

۱ بیان مسأله

سوره یوسف، از بهترین حکایات قرآن کریم با شمول بر داستان حضرت یوسف(ع) و زلیخا، از نظر بیان و محتوا است. در این میان، آیه ۲۴ سوره یوسف: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا اَنْ رَّاٰ بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنُصْرِفَ عَنْهُ الشُّوْءَ وَ الْفَحْشَاءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ» آن زن قصد او کرد و او نیز- اگر برهان پروردگار را نمی‌دید- قصد وی می‌نمود! اینچنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چراکه او از بندگان مخلص ما بود!»، از پرگفت‌وگوترین آیات از حیث تفسیر در نزد مفسران به دلیل اشتمالش، بر بحث خطور گناه در قلب به‌شمار می‌آید. متعاقب آن، تبیین و تعیین متعلق «هَمَّت و هم» در آیه شریفه به دلیل وجود روایات ضعیف و اسرائیلی، محل گفت‌وگو و تضارب آراء است.

حال، با توجه به پیامبر بودن حضرت یوسف، به-طور طبیعی در ذهن انسان، پرسش‌هایی مطرح می‌گردد. اینکه چگونه امکان‌پذیر است حضرت یوسف که ملبس به لباس پیامبری بود، گناه را قصد نماید؟ و اساساً، در زمانی که یوسف با حادثه گناه مواجه شد، لباس مقدس نبوت را بر تن داشت؟ یا چگونه این عزم به گناه، با عصمت لازم در انبیا سازگار است؟ و اساساً، گناه طبق آیات قرآن، قابل خطور در قلب نبی هست یا نه؟ ازجمله سؤالاتی است که نوشتار کنونی، یافتن نظرات و تحلیل هرکدام از آن‌ها را از منظر مفسران فریقین، در کنار نقد و بررسی آن‌ها بر عهده دارد.

۲ پیشینه تحقیق

محققان، در زمینه زندگانی حضرت یوسف و زلیخا، تألیفاتی دارند. برخی مقالات مشابه جستار حاضر، به شرح ذیل است:

۱. «بررسی مسأله عصمت انبیاء از دیدگاه طلوسی و فخرالدین رازی»، رحیم اف، (۱۳۸۹)، افضل‌الدین، مجله

پژوهش‌نامه حکمت و فلسفه اسلامی، سال نهم، ش ۳۲، ص ۷۴.

۲. «بررسی تطبیقی عصمت انبیاء قبل از بعثت از دیدگاه آیه‌الله جوادی آملی و فخر رازی»، نوشته قدسیه رفتاری، نشریه مطالعات تفسیر تطبیقی، سال پنجم، شماره ۱۰، سال ۱۳۹۹، ص ۹۴.

۳. «پاسخ به تشکیک در عصمت حضرت یوسف ع براساس تحلیل حقیقت هم» نویسندگان: غلامعلی مقدم، نی‌اله صدری‌فر در نشریه «مجله تحقیقات کلامی، دوره ۸، ش ۳۱، اسفند ۱۳۹۹، ص ۲۴-۷».

۴. «بررسی عصمت یوسف علیه‌السلام در روایات امامیه با نگاهی به قرآن و عهد عتیق» نویسنده: حسین تقوی در نشریه «معرفت، سال یازدهم، ۱۳۹۹، ش ۴، پیاپی ۴۴».

۵. «عصمت حضرت یوسف(ع) از منظر تفاسیر اسلامی: «بررسی آیه ۲۴ سوره یوسف (ع)»». نویسندگان: محسن رفعت، محمدحسین مدنی و امید قربان‌خانی در نشریه «پژوهش‌های ادیبانی، دوره ۹، ش ۱۸، اسفند ۱۴۰۰، ص ۴۰-۷».

۶. «تحلیل و نقد دیدگاه «قصد معصیت حضرت یوسف» در آیه ۲۴ سوره یوسف با تأکید بر تأویل‌های مفسران فریقین» نویسندگان: سید محمدتقی حسینی آقایی، علی‌اصغر ناصحیان و محمد قربان‌زاده در نشریه «پژوهش‌نامه کلام، دوره ۹، ش ۱۷، شماره پیاپی ۱۷، اسفند ۱۴۰۱، ص ۲۰۸-۱۷۹».

۷. «بررسی مقاله یعقوب(ع) در دائرةالمعارف قرآن لیدن»، نوشته رجبی قدسی، محسن، اتحاد، سیّده

همان قصد مطلوب و تصمیم به انجام آن است منتهی در وقتی که قصد مورد نظر برای آدمی تحقق پیدا نمی‌کند، حزن هم، عارض انسان می‌گردد. بنابراین، معنای حزن از معانی لازمی کلمه هم باید باشد.

۴ بررسی موارد اختلاف مفسرین عامه و خاصه در آیه شریفه

۴/۱ اختلاف در تبیین جایگاه یوسف

به چه دلیلی، خداوند در زمانی که می‌خواهد داستان حضرت یوسف را بیان کند، به‌صورت صریح بیان نداشت که ایشان، کار بد را قصد نمودند و به جای آن، جمله را در شکل مثبت آن با «لولای شرطی» بیان کرد؟ محققان قرآنی عامه در این زمینه، به نکاتی اشاره کرده‌اند که برخی از آن‌ها، به شرح ذیل است:

الف- اگر خداوند به‌جای شکل شرطی، بیان می‌داشت که یوسف، زلیخا را قصد نمود. آن وقت، خواننده گمان می‌کرد که مانعی طبیعی، مثل عنین بودن یا کوبیده شدن خصیتین یوسف یا مانع طاری و غیر طبیعی مانند خجالتی‌بودن از زلیخا به جهت سیده بودن وی، در عدم قصد یوسف دخیل بوده است؛ لذا خداوند به‌صورت «هم» بیان کرد تا معلوم نماید یوسف، به لحاظ بشر بودن، زنا در نفسش خطور نمود؛ ولی به‌دلیل رویت برهان‌ خدایی از آن امتناع کرد (الجامی، ۱۴۳۰: ج ۲، ص ۴۳۱)

ب- اگر به شکل صریح گفته می‌شد که یوسف، در آن وقت، هرگز قصد بد نکرد، مخاطب، گمان می‌کرد که شاید دلیل عدم قصد از جانب یوسف، عروض ناگهانی شل‌شدن اعضای تناسلی ایشان بوده است؛ همان‌طور که داماد در شب زفاف، گاهی دچار این امر می‌شود. بنابراین، خداوند با کلمه «هم بها»، مطلب را بیان نمود تا با ذکر شرط بعدی، عفت و عصمت یوسف را نیز به مخاطب نشان داده و آن را برجسته کند (شعراوی، ۱۹۹۱: ج ۱۱، ص ۶۹۱۲).

فرنز (۱۴۰۱)، نشریه قرآن‌پژوهی
خاورشناسان، دوره ۱۷، ش ۳۲،
صص ۲۸۶-۲۵۵.

روشن است، مقاله اول و دوم، هرچند ناظر به مسأله عصمت قبل از بعثت هستند، ولی در خصوص عصمت حضرت یوسف نیستند. مقاله سوم، در خصوص مقام اثبات عصمت حضرت یوسف است و باز، حالت تطبیقی ندارد. نوشته چهارم هم، مرتبط به روایات خاصه با رویکرد قرآنی و عهد عتیق است. مقاله پنجم نیز، از منظر تفاسیر اسلامی است و مقایسه‌ای، در آن انجام نگرفته است، اما نگاشته ششم، هرچند صورت مقارنه دارد، ولیکن به‌صورت مبسوط و جامع در زمینه مقایسه آراء عامه و خاصه با یکدیگر در خصوص جواز و عدم جواز خطور گناه در قلب و نیز تعیین متعلق فعل «همت و هم»، به نگارش در نیامده است. مقاله هفتم نیز، در خصوص نقد و بررسی وجه تسمیه اسم حضرت یعقوب است و درباره خطور قلبی حضرت یوسف، مطلبی ذکر نکرده است و بنابراین، شایسته است که بعد از تبیین نظرات هرکدام از عامه و خاصه، به تحلیل آن‌ها پرداخته شود.

۳ مفهوم‌شناسی

طبق عقیده لغت‌شناسان، واژه «هم» به معنای قصد، تصمیم، اراده و خطور چیزی در دل انسان است. (فراهیدی، ۱۴۲۰: ج ۳، ص ۳۵۷؛ ابن اثیر، ۱۳۶۷: ج ۵، ص ۲۷۵؛ فیومی، ۱۳۹۷: ج ۲، ص ۶۴۱). در مواردی هم که در قرآن، کلمه «هم» در شکل مجرد یا مزیدفیه‌اش به‌کار رفته است، همه در همین معنای قصد آمده است. آیه ۱۵۶ سوره آل عمران: «وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ...» گروهی را فکر خودشان مضطرب و ناراحت کرده بود و درباره خدا گمان ناحق می‌بردند»، ازجمله آن- هاست (قرشی، ۱۳۷۱: ج ۷، ص ۱۵۶). کلمه مذکور، به معنای غم و غصه هم می‌آید که جمع آن، هموم است (الجوهری، ۱۴۰۷: ج ۵، ص ۲۰۶؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۴: ج ۱۷، ص ۷۶۴). به نظر نگارنده، معنای اصلی هم،

کنی.» در حق پیامبر(ص) است که خداوند در آن، متذکر می‌شود که نه تنها خود میل، از جانب آن حضرت محقق نشد؛ بلکه به سبب تثبیت خداوند، حتی نزدیکی به میل هم در وجود پیامبر ایجاد نگردید (طباطبایی، ۱۴۲۷: ج ۱۳، ص ۱۷۲).

شاهد دیگر، آیه ۱۱۳ سوره نساء: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَ مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا؛ اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه کنند، اما جز خودشان را گمراه نمی‌کنند؛ و هیچ‌گونه زبانی به تو نمی‌رسانند و خداوند، کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را نمی‌دانستی، به تو آموخت و فضل خدا بر تو (همواره) بزرگ بوده است» است. خداوند در این آیه شریفه، به صورت صریح عدم ضلالت پیامبر(ص) را در سایه فضل و رحمت الهی در شکل بیان آن با حرف شرط متذکر می‌شود تا معلوم بکند که خداوند، تصمیم و قصد کفار و مشرکین بر اضلال پیامبر را مسدود می‌کند تا چه رسد به اینکه بتوانند آن‌ها، ایشان را گمراه سازند (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶: ج ۷۷، ص ۳۳۰).

۵ تحلیل و بررسی

در نظر نگارنده، حق و حقیقت با نظر خاصه است؛ زیرا دیدگاه آن‌ها، با مفاد آیات قرآن و روایات مأثور تطابق کامل دارد. در قرآن، آیاتی داریم که به طور صریح دلالت دارند بر اینکه صدور گناه از پیامبر حتی در رتبه قلب هم از شخص پیامبر امکان‌ناپذیر است. برخی از آن آیات، به شرح ذیل است:

الف- آیه ۹۰ سوره انعام که می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهْ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ؛ آن‌ها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده؛ پس به هدایت آنان اقتدا کن! (و) بگو: «در برابر این (رسالت و تبلیغ)، پاداشی از شما نمی‌طلبم! این (رسالت)، چیزی جز

از اینجا، معلوم می‌شود که عصمت در نظر اهل سنت، در قبل از نبوت برای پیامبران لزومی ندارد و در بعد از نبوت نیز، در نگاه برخی از آنان، خطور قلبی گناه مخلّ عصمت نیست (تفتازانی، بی‌تا: ج ۵، ص ۵۱؛ جرجانی، ۱۰۷: ص ۲۶۵)؛ لذا حضرت یوسف در نظر عامه یا در زمان خطور گناه، رتبه نبوت را نداشتند و عصمت قبل از نبوت، برای پیامبر لازم نیست و یا اینکه اگر مقام نبوت را دارا بودند در آن صورت نیز، درست است که در قلبش، گناه خطور نموده، ولی در مقام عمل به لطف الهی، از آن دوری جسته و بدان نزدیک نشدند.

در مقابل، مشاهده می‌کنیم حضرت یوسف در نظر متکلمان و مفسران شیعی، همچون انسان عادی نگریسته نمی‌شود، بلکه ایشان، پیامبری شناخته می‌شود که همانند دیگر انبیای الهی، در همه مراحل عمر خود، از همه نوع گناه اعم از قصد جدی یا از نوع خطور قلبی (تمایل و وسوسه گذرا)، از روی سهو یا نسیان و عمد به دور است.

از این رو، در نظر مفسران شیعی، دلیل ذکر آیه شریفه به شکل «لولایی»، افزون بر توجه به کارکرد حرف مذکور در دلالت بر ترغیب یوسف در دوری از گناه، تأکید و مبالغه خداوند در عدم تحقق قصد بد از ناحیه یوسف است (الرضی، ۱۳۸: ج ۴، ص ۳۶۲). درواقع، خداوند با این نوع از بیان، ابتداء ذهن مخاطب را با توجه بر جایگاه رفیع یوسف در ذهن او، تنها متوجه اهمیت خود حادثه می‌نماید، ولی در ادامه، عصمت ایشان را با عطیه الهی به رخ مخاطب می‌کشد تا در نزد مخاطب معلوم بشود که یوسف در نزد پروردگار، مقام معمولی ندارد که خطور گناه در قلب ایشان ممکن باشد؛ بلکه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و هرگز خطور گناه در دل او امکان ندارد. البته، این جایگاه نیز، مختص آن حضرت نیست؛ چراکه همه پیامبران، این گونه هستند.

شاهد بر آن، آیه ۷۴ سوره اسراء: «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا؛ و اگر ما تو را ثابت قدم نمی‌ساختیم (و در پرتو مقام عصمت، مصون از انحراف نبودی)، نزدیک بود به آنان تمایل

همه آنان و لحظات عمر، از خطای قلبی و غیر قلبی مصون بوده باشد و از طرفی، وقتی شخص مدعی نبوت می‌تواند در نظر مردم، الگوی هدایت شناخته بشود که در تمام سنین، مرتکب گناه نشود؛ زیرا سوابق انسان، در موفقیت تربیت و تزکیه قلوب زیر مجموعه نقش اساسی دارد. گذشته از این، هدایت-گری جامع و اکمل از کسی امکان‌پذیر است که ذره‌ای در قلب خود، نقطه سیاهی نداشته باشد تا بتواند در قلوب و نفوس مردم، در تمام ابعاد تربیتی اثرگذار باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۲۰، ص ۵۷). مطابق همین ادله است که خداوند در آیه ۱۸ سوره هود، لعنت خود را برای ظالمین می‌فرستد و در آیه ۱۲۴ سوره بقره، رسیدن عهد خود را به ظالمان، ممنوع اعلام می‌کند. ظالم هم، به معنای مطلق ظلم است و به هر کسی که در مقطعی از عمرش خواه کم یا زیاد، آلودگی به گناه همچون شرک و امثال آن داشته باشد شامل است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱، ص ۲۷۱؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۴۴۲) و نیز، درباره آن‌ها می‌فرماید: «آن‌ها نزد ما از برگزیدگان و نیکانند»؛ یعنی ایمان و عمل صالح آن‌ها، قبل از رسیدن به این مقام سبب شده که خدا، آنان را از میان بندگان برگزیند و به منصب نبوت و رسالت مفتخر سازند و نیکوکاری آن‌ها به حدی رسیده که عنوان «اخیر» نیکان را به‌طور مطلق پیدا کرده‌اند، افکارشان نیک و اخلاقشان نیک و اعمال و برنامه و سراسر زندگیشان نیک است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۱۹، ص ۳۰۹). بنابراین، امکان ندارد یوسفی که در آینده می‌خواهد از طرف خداوند برای مرتبه نبوت برگزیده شود، پیش از نیل به مقام شریف نبوت، مرتکب گناهی باشد؛ هرچند آن گناه، از نوع خطاهای قلبی باشد؛ زیرا از ساحت مقدس خداوند، به‌دور است که مردم را، به پیروی از فردی مکلف کند که طاهر خالص و فراگیر نیست (ابن بابویه، ۱۴۱۲: ص ۱۱۸-۱۱۷؛ جوادی آملی، ۱۳۸۱: ص ۲۲۶). به بیان دیگر، حصول وثوق برای مردم نسبت به شخص نبی و نیز، تربیت و رشد مردم توسط ایشان، در وقتی امکان‌پذیر است که سخنان نبی، با ظاهر و باطن ایشان تطابق و تجلی پیدا نماید. هرگاه، قلب پیامبر،

یک یادآوری برای جهانیان نیست! (این وظیفه من است)». مقصود از هدایت خداوند، راهنمایی و راهبری برای نیل به مقصود و در نتیجه، رساندن به رشد است. طبق آیه شریفه، خداوند این نوع هدایت خود را، به لحاظ سیاق و بافت آیه شریفه، مختص انبیای خود نموده است؛ چراکه عصمت بنا بر حکم و مصالح، لازمه زندگی آن‌ها از حیث مسؤولیت رهبری بوده است. برخی از علمای عامه، همچون واحدی نیز، به این نظر معتقد بوده‌اند (فخر رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۳، ص ۵۷).

معلوم است در این گونه هدایت مخصوص، همان‌طور که ظاهر انسان تحت‌الحمایه خداوند قرار می‌گیرد، باطن و قلب انسان هم، تحت کنترل خداوند است؛ لذا امکان ندارد خداوند، آخرین پیامبر خود را به تبعیت از هدایت پیامبران گذشته خود ملزم نماید؛ درحالی‌که آن‌ها، دچار خطور گناه در دل بوده باشند.

ب- آیه ۳۷ سوره زمر که چنین آمده است: «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ؟» و هر کس را خدا هدایت کند، هیچ گمراه‌کننده‌ای نخواهد داشت آیا خداوند توانا و دارای مجازات نیست؟! در این آیه شریفه، طبق بیان خود مفسران عامه، کلمه «مضل» به معنای «مزیغ» و انحراف‌کننده است (طبری، ۱۴۱۲: ج ۲۴، ص ۵). حال، با توجه بر اینکه آیه شریفه، از حیث معنا، عموم و مطلق است؛ یعنی همه انبیاء و همه حالات آن‌ها را شامل است. معنایش، این می‌شود که هیچ منحرف‌کننده‌ای، خواه در قول و عمل و خواه در قلب، نمی‌تواند شخصی را که خداوند، او را هدایت می‌نماید از طریقش منحرف کند (سبحانی، ۱۳۸۹: ص ۲۸۰).

پس، شخص پیامبر، نه‌تنها در عمل در زمان قبل از نبوت و بعد از آن، از گناه اجتناب می‌کند؛ بلکه در قلب خود نیز، از مطلق گناه دوری می‌جوید؛ چراکه حصول اطمینان برای مردم در مراجعت به ایشان و حرف‌شنوی آن‌ها، در زمانی امکان‌پذیر است که شخص مدعی نبوت، پیش و پس از مرتبه نبوت، در

از گناه پاکیزه نباشد، چگونه هدایت و تربیت مردم توسط ایشان امکان‌پذیر خواهد بود؟

بنابراین، آنچه برخی از اهل سنت بیان کردند که چون حضرت یوسف در زمان قبل از نبوت، با زلیخا مواجهه داشتند و در آن وقت هم، عصمت ضرورتی ندارد، ادعایی مخدوش و باطل است. براساس دلایلی که بیانش در بالا گذشت. در نتیجه، نسبت خطور قلبی گناه به حضرت یوسف، خواه در پیش از زمان نبوتش باشد یا در بعد از آن، امری محال و غیر ممکن است.

۵/۱ اختلاف در تعیین زمان هم یوسف

به عقیده برخی از مفسران عامه، داستان حضرت یوسف با زلیخا، قبل از نبوت یوسف بود. هرچند آن حضرت، به دلیل جوانی و طبیعت بشری، قصد زنا را کرد، ولی به دلیل رؤیت برهان، قصدش به مرحله عمل نینجامید و براساس حدیث منقول گذشته، چون خود این قصد، به عمل منجر نشد، تازه ثواب هم پیدا می‌کند (دیوبندی، ۱۳۸۵: ج ۳، ص ۲۳۳؛ حجازی، ۱۴۱۳: ج ۲، ص ۱۷۱).

در مقابل، مفسران شیعی اعتقاد بر این دارند که رویارویی یوسف با زلیخا، در بعد از نبوتش بود؛ لذا حضرت یوسف در زمانی که دارای مرتبه با عظمت نبوت بود، توسط برادرانش ربوده شد و در نهایت در منزل وزیر مصر سکونت یافت و در آنجا با امتحان الهی مواجه گشت، ولی با اراده و لطف الهی توانست سربلند از آزمایش مذکور بیرون بیاید؛ بدون اینکه در جوارح و جوانح خود، مرتکب گناه بشود.

۶ تحلیل و بررسی

به نظر مفسران و عالمان شیعی، دلیل این ادعا که حادثه مواجهه یوسف با زلیخا بعد از نبوت ایشان بوده، آیاتی متعدد از قرآن کریم، به شرح ذیل است:

۱. خداوند در آیه ۶ سوره یوسف: «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ

مَنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» به نقل از حضرت یعقوب، بیان می‌نماید که ایشان توسط خداوند برگزیده شده است و تأویل احادیث به وی تعلیم داده شده است. معلوم است، اصطفا و تعلیم با نبوت ملازم و مقارن است (قرشی، ۱۳۷۵: ج ۵، ص ۸۵). مرحوم علامه طباطبایی، در تبیین اجتناب می‌نویسند: «اجتناب خدای سبحان بنده‌ای از بندگان خود را به این است که بخواهد او را مشمول رحمت خود قرار داده به مزید کرامت اختصاص دهد و به این منظور او را از تفرق و پراکندگی در راه‌های پراکنده شیطانی حفظ نموده به شاهراه صراط مستقیمش بیندازد و این هم وقتی صورت می‌گیرد که خود خدای سبحان متولی امور او شده او را خاص خود گرداند، به‌طوری‌که دیگران از او بهره نداشتند باشند» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۱، ص ۷۹). بنابراین، حضرت یوسف، پیش از مواجهه با زلیخا در زمان جلوتر با توجه به خبردار نمودن پدر بزرگوارش، به مرتبه نبوت نائل آمده بود. از سوی دیگر، اجتناب و اصطفا نیز، برای خاطر غرض خاصی است و آن، همان هدایت-گری و تطهیر و تهذیب مردم است. معلوم است، کسی که می‌خواهد آن مسؤولیت خطیر را بر عهده بگیرد، نمی‌تواند در عمر خود حتی بخشی از آنکه قبل از نبوت باشد، مرتکب گناه گردد؛ زیرا سوابق به جای مانده از وی در قلوب مردم، مانع از پذیرش خواسته‌های وی از سوی مردم می‌گردد. حال، یوسفی که از جانب پیامبری همانند حضرت یعقوب، از پیامبر بودن وی خبر داده می‌شود، چگونه امکان دارد که گرفتار وسوسه زلیخا در حیات

پاکیزه خود گردد؟ گذشته از اینکه، روشن است خبردادن پدر از اجتناب یوسف، در ایامی است که هنوز، یوسف به آن حوادث تلخ مواجهه با زلیخا روبه-رو نگردیده بود. بنابراین، خبر پیشاپیش پدر از مقام بلند فرزند خود، نشانگر این است که در وقتی که یوسف درگیر آن حوادث گردید، از قبل متصف به صفت نبوت بوده است. چنانچه، اتمام نعمتی که خداوند بعد از اجتناب و تعلیم احادیث بیان نموده، نشانه این است که مراد از آن اجتناب، وحی رسالی باید باشد؛ زیرا غیر از وحی نبوی، مصداقی برای اتمام نعمت از سوی خداوند نمی‌توان یافت. همان رسالت و وظیفه‌ای که طبق نقل حضرت یعقوب، خداوند پیشاپیش به حضرت ابراهیم و اسحاق هم آن را بخشیده بود (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ج ۱۵، ص ۲۳).

۲. خداوند در آیه ۱۵ همین سوره: «فَلَمَّا دَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ» به طور صریح اشاره دارد بر اینکه خداوند از طریق وحی، به او تفهیم کرد که تو از آتیۀ عملکرد برادرانت، خبر می‌دهی، ولی آن‌ها قابلیت دریافت آن را ندارند. یا تو از حقیقت و باطن کار آن‌ها، به آنان گزارش می‌دهی، ولی آنان، قدرت دریافت آن حقیقت را ندارند. به نظر مفسرین، مراد از «وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ»، وحی نبوی است و به معنای صرف الهام خالی از نبوت نیست؛ زیرا انبائی که متحصل از وحی الهی است، از راه علم الدراسة نبود؛ بلکه از طریق علم لدنی و وحی به اصطلاح نبوی بود که در نتیجه، یوسف

با آن نوع وحی، مأمور به ابلاغ آن برای برادانش گردید (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۱، ص ۱۳۴).

۳. «تأویل الاحادیث»، یاددادن حقایق و باطن اموری است که حضرت یعقوب، آن را در آیه ۶ سوره یوسف، در زمانی که یوسف، خواب سجده خورشید، ماه و ستارگان را دیدند متذکر شدند. واضح است خداوند، تأویل احادیث را به هر انسان عادی نمی‌بخشد؛ چون به اندازه‌ای با عظمت و بزرگ بود که خود یوسف در آیه ۱۰۱ همین سوره یوسف: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مَنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ أَلْجِنِّي بِالصَّالِحِينَ» در زمان پس از رسیدن به وزارت، از آن یاد نموده و شکرگزار خداوندش می‌شود. در آیه فوق، در کنار «مُلْك» که به معنای نبوت است، به شؤونی از آنکه همان علم به تأویل احادیث باشد، اشاره شده است. (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶: ج ۱۵، ص ۲۰۹) بر اساس این، می‌توان ادعا نمود که مواجهه یوسف با زلیخا در زمانی بود که ایشان، مرتبه نبوت را داشتند.

۴. «اتمام نعمة»، نکته دیگری است که خود حضرت یعقوب، آن را نسبت به حضرت یوسف ابراز نمودند: «... وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ...». منظور از نعمت و اتمام آن، حکمت و نبوتی است که خداوند به وی بخشیدند (طباطبایی ۱۳۹۰: ج ۱۱، ص ۸۱). معلوم است، خبر از اتمام نعمت (نبوت) درواقع، فهم آن توسط حضرت یعقوب با دیدن سجده ستارگان بر وی بود.

۶.۱ اختلاف نظر در عصمت انبیاء قبل از نبوت

در نظر اهل سنت، همچون فخر رازی، پیامبران در دریافت وحی و ابلاغ آن، مرتکب گناه عمدی و سهوی نمی‌شوند (فخر رازی، ۱۳۵۳: ص ۳۲۹)، ولی در مورد افعال و سیرت، انبیاء در دوران نبوت از کبائر و صغائر، تنها از گناه مدی مصون هستند، اما سهوی، ممکن است چنین اعمالی از آنان صادر گردد (همو، ۱۴۰۹: ص ۹). از منظر فخر رازی به تبع عالمان اشعری، در دوران قبل از نبوت، صدور گناهان بزرگ و کوچک، عمدی یا غیر عمدی برای پیامبران ممکن است (همو، ۱۳۵۳: ص ۲۳۰). شاهد بر آن، این است که وی در کتب خود، در حین پاسخ به شبهات عصمت بعضی از پیامبران، صدور گناهان کوچک و بزرگ را به دوران قبل از بعثت حمل کرده است (ر.ک: مقاله «بررسی تطبیقی عصمت انبیاء قبل از بعثت از دیدگاه آیه‌الله جوادی آملی و فخر رازی»، نوشته قدسیه رفتاری، نشریه مطالعات تفسیر تطبیقی، سال ۵، ش ۲، سال ۱۳۹۹، ص ۹۴). به عنوان مثال، فخر رازی در مورد برادران حضرت یوسف که گناهان کبیره را مرتکب شده بودند، می‌گوید: «آزار پدر و رنجاندن یوسف و تلاش در نابود کردن برادر کوچکشان و سایر اعمال آن‌ها از گناهان کبیره محسوب می‌شود» (به نقل از: رحیم اف، ۱۳۸۹: ص ۷۴-۴۹). با این عبارت وی، معلوم می‌شود از منظر ایشان، صدور گناه حتی کبیره در قبل از نبوت برای پیامبر جایز است. به عقیده فخر رازی، عقل چنین ضرورتی را لازم برای نبوت نمی‌شمارد. درواقع وی، عصمت را به قلمرو کفر و گناه تقسیم نموده و عصمت از کفر را خواه برای قبل از بعثت یا برای پس از آن ضروری می‌شناسد (فخر رازی، ۱۴۲۰: ج ۳۱، ص ۱۹۷؛ همو، ج ۳۸، ص ۲۳۴)، ولی عصمت از گناه را در مرتبه قبل از نبوت لازم و واجب نمی‌داند؛ زیرا فخر رازی، با نفی حسن و قبح عقلی و اعتقاد به کفر و ایمان و داعی بر آن دو از جانب خداوند، معتقد است بر اینکه افعال خداوند، مشمول معیارهای

۵. «اخبار از غیب»، در آیه ۳۶ همین سوره یوسف: «قَالَ لَا يَأْتِيَكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي»، موضوعی است که حضرت یوسف با بیان آن برای هم زندانیان خود، به دنبال آن بودند که نبوت خودشان را برای آنان تفهیم نماید تا بهتر بتواند آن‌ها را ارشاد کند (مغنیه، ۱۴۲۴: ج ۴، ص ۳۱۲).

۶. قرائن داخلی، همانند سیاق آیات و قرائن خارجی، مثل روایات تفسیری هم، مؤید این نکته مهم است که مقصود از «اوحینا»، نبوت یوسف است و عبارت: «وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»، قرینه و شاهد بر این است که برادران او در آن وقتی که مرتکب خطا گردیدند، رتبه نبوت هم نداشتند؛ زیرا کسی که خداوند از عدم درک و فهم او از واقعیتی خبر بدهد، نشانه این است که او، دارای کمال لازم برای اتصاف به منزلت نبوت نمی‌باشد. افزون بر این، اگر مقصود از آن نوع وحی، صرف الهام بود نیازی به جمله مذکور در ذیل آیه شریفه نبود (طبرسی، بی‌تا: ج ۶، ص ۱۰۹).

بر اساس ادله‌ای که گذشت، معلوم گردید که قول حق، به جانب مفسران شیعی است؛ چراکه مطابق براهین مذکور، حادثه رویارویی حضرت با زلیخا، در دوران بعد از نبوتش بوده و فائق آمدن آن حضرت بر گناه هم، در اثر لطف ویژه‌ی خدایی بود لطفی که خود ایشان، زمینه‌ها و مقدمات آن را از روی اختیار با تطهیر و تزکیه روح خویش از آلودگی‌ها و آراستن آن به فضائل اخلاقی، مهیا و ممکن ساخته بود.

اخلاقی نیست (فخررازی، ۱۴۰۹: ص ۲۸؛ همو، ۱۴۲۰: ج ۲۳، ص ۲۴۱؛ همو، ۲۰۰۰: ج ۳، ص ۲۱۶).

لکن در نظر شیعه، انبیاء به طور مطلق از همه گناهان، خواه عمدی یا سهوی و نسیانی در همه زمان‌ها، اعم از قبل یا بعد از نبوت، مبراء و منزّه از گناهان کبیره و صغیره می‌باشند. به عقیده آنان، این نگاه مستند به آیاتی متعدد از قرآن و احادیث مأثور می‌باشد که برخی از آن‌ها، به شرح ذیل است:

۱-۳. آیه ۶۴ سوره نساء که می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعَفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا؛ ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذاشتند)، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آن‌ها استغفار می‌کرد؛ خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند» خداوند در این آیه شریفه، تبعیت از راهنمایان هدایت را واجب ساته است. حال اگر خود راهبران، گرفتار خطا و ضلالت شوند، در آن وقت، خداوند ما را به مصداق اغراء به جهل گرفتار ساخته است و این با عدالت و حکمت خداوندی ناسازگار است. بنابراین، شخص متبّع، در همه زمان‌ها بایستی از تمام گناهان مصون باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۹، ص ۳۴۹).

۲-۳. آیه ۱۹۶ سوره اعراف: «إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» (۱۹۶) ولی و سرپرست من، خدایی است که این کتاب را نازل کرده و او همه صالحان را سرپرستی می‌کند» خداوند در این آیه، بیان می‌دارد که خود، سرپرستی صالحان را بر عهده دارد. حال، چگونه پیامبری که به طور حتم، مصداق فرد صالح شناخته می‌شود در مقابل وسوسه‌های شیطان نفوذناپذیر گشته و مرتکب گناه می‌تواند باشد؟ (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ص ۲۲۷).

امام صادق (ع) هم در توصیف انبیاء می‌فرماید: «برای انبیاء او صیایشان، گناهی نیست زیرا ایشان،

معصوم و پاک هستند.» (مجلسی، ۱۳۶۸: ج ۲۵، ص ۱۹۹).

از مضامین مستفاد از آیات و روایات بالا، برداشت می‌گردد که فرد منتخب توسط خداوند برای نبوت، به جهت اصطفاء وی با لحاظ طهارت و تزکیه ایشان، نمی‌تواند و امکان ندارد که آلوده به خبائث درونی و خارجی گردد. بنابراین، حضرت یوسف هم که یکی از انبیاء الهی شمرده می‌شود، ممکن نیست در بخشی از عمر مثل زمان قبیل از بعثتش، ملوث به خطای عمدی و سهوی در جوارح و جوانح بشوند.

۶،۲ اختلاف نظر در تعیین متعلق فعل «هم»

در میان عامه و خاصه، کسانی که پذیرفته‌اند کلمه «هم» درباره زلیخا و یوسف به معنای تصمیم، قصد و اراده نفسانی است در تعیین متعلق کلمه مذکور، نظریات مختلفی به شرح ذیل ابراز نموده‌اند:

۶،۲،۱ تعلق هم یوسف به زنا

طبق عقیده برخی از مفسران عامه، چنانچه قصد زلیخا، به زنا با یوسف بود، قصد یوسف نیز، به لحاظ دواعی طبیعت بشری و غیر اختیاری به زنا بود، هرچند یوسف به سبب رؤیت برهان، از ارتکاب حرام، کف نفس نمود و مرتکب نشد (حجازی، ۱۴۱۳: ج ۲، ص ۱۷۱) این نوع از مفسران، اقتضای بشری بودن یوسف را برای اثبات ادعای خود، به عنوان دلیل اقامه نموده‌اند. به نظر آنان، یوسف همانند دیگر انسان‌ها بشر است و به لحاظ طبع بشری نمی‌تواند در آن موقعیت کذائی، قصد زنا را نکند. بنابراین، یوسف زنا را قصد نمود هرچند به سبب رؤیت برهان خداوند، به زنا مرتکب نگردید. برخی از مفسرین اهل سنت هم، بیان داشته‌اند که یوسف با نفس طبیعی‌اش، زنا را قصد نمود، ولی با نفس توفیقی، فرار و مخالفت را قصد کرد (تستری، ۱۴۲۳: ج ۱، ص ۸۲).

در مقابل، از منظر مفسران شیعی، بشری دانستن نبی، مقتضی و مستلزم خطور گناه در دل او به نحو وقوعی نیست؛ چراکه شخص نبی با قطع

نتیجه، امکان وقوعی قصد زنا را نداشت (طباطبایی، ۱۴۲۷: ج ۶، ص ۵۱؛ صادقی تهرانی، ۱۳۸۸: ج ۲، ص ۴۴۳).

ب- تضاد با آیات قرآنی

اگر قصد زنا از یوسف امکان‌پذیر بود، بایستی خداوند، عبارت «لنصرفه عن السوء و الفحشاء» را به جای عبارت «لنصرف عنه السوء و الفحشاء» به کار می‌برد؛ درحالی‌که مفاد جمله اخیر، دور نمودن سوء و فحشاء از جناب یوسف است که به تبع آن لطف، قصد سوء هم غیر ممکن خواهد بود (فخر رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۸، ص ۴۴۰). البته، نظر علمای خاصه، گناه نکردن، به لطف الهی موقوف نیست؛ چراکه انسان، قدرت فهم و درک عمیق را می‌تواند پیدا کند که از گناه، خودش را دور نماید (طوسی، بی‌تا: ج ۶، ص ۱۳۵).

افزون بر آن، بعضی از قرآن‌پژوهان عامه، بیان داشته‌اند که واژه «السوء»، از نوع استغراق یا جنس و در نتیجه، مطلق است و شامل خود قصد زنا هم می‌شود، چون خود قصد زنا به نوبه خود، مصداق سوء به‌شمار می‌آید. به بیان دیگر، آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه آنجا، شیء خارج از اراده وجود دارد که خداوند، آن را از یوسف برگرداند (صابونی، ۱۴۲۱: ج ۲، ص ۴۳). از این‌رو، به عقیده برخی از مفسرین عامه، آیه: «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ»، به‌طور صریح دلالت دارد بر اینکه، اساساً هم از یوسف محقق نشده است؛ زیرا اگر قصد ایجاد شده بود، خداوند به جای آن عبارت، این‌گونه می‌فرمود: «لِنَصْرِفَهُ عَنِ السُّوءِ وَ الْفَحْشَاءِ» (صابونی، ۱۴۲۱: ج ۲، ص ۴۲).

گفتنی است، غیر از عبارت مذکور، اعترافات دیگری در لسان آیات از سوی زنان مدینه، همسر عزیز و خود عزیز و شاهی که آنجا شهادت داد و نیز با سخن خود یوسف که بیان داشت زلیخا قصد بدی از من داشت و من در غیاب سید، به او خیانت ننموده‌ام، وجود دارند که همه آن‌ها، با خطوط گناه در دل حضرت یوسف منافات دارند. همه این گزاره‌ها، دلالت بر این دارند که جناب یوسف، حتی

نظر از مقام نبوتش، ممکن است با توجه به داشتن آگاهی بالا و عمیق از عبودیت الهی در سطح عین الیقین و حق الیقین، گناه را حتی در قلب خود عبور ندهد. همان‌گونه که انسان معمولی و سالم، حتی خوردن سم کشنده را در دل خود راه نمی‌دهد. همان‌طور که ممکن است با آگاهی کامل از حقیقت گناه و تبعات وحشتناک آن در حیات، انسان از انجام کار بد دوری بکند.

گذشته از این، خطور گناه در دل توسط حضرت یوسف، با بخش‌های دیگر بیانات عالمان اهل سنت سازگار نیست. آن بخش‌ها، عبارت‌اند از:

الف- تنافی با عصمت و نبوت یوسف

طبق نظرتعریف برخی از قرآن‌پژوهان اهل سنت از کلمه «مخلص»، به معنای کسی که خداوند او را خالص نموده است، نمی‌توان خطور گناه در قلب چنین فرد برگزیده‌ای را پذیرفت و خداوند، حضرت یوسف را در قرآن کریم، ذیل آیه ۲۴ سوره یوسف، از «مخلصین» به فتح حاء معرفی می‌نماید. به عنوان مثال، حوی، معتقد است که «مخلص»، به کسی گفته می‌شود که خداوند، او را برای طاعت خودش، خالص کرده باشد (حوی، ۱۴۲۴: ج ۵، ص ۲۶۴۶) یا به اعتقاد ابیاری، خالص کردن، با تطهیر از گناهان و عصمت معادل است (ابیاری، ۱۴۰۵: ج ۱۰، ص ۱۲۵). فخر رازی هم، بیان می‌دارد که قصد زنا هم در دل، از گناهان قلبی شناخته می‌شود. در نتیجه، امکان ندارد حضرت یوسف، گناه را در دل خود خطور بدهد؛ هرچند به لحاظ بشری بودن، امکان ذاتی آن وجود دارد، ولی امکان وقوعی آن به دلیل عصمت، امکان‌پذیر نیست. چون یوسف می‌دانست که زنا و قصد آن، از منکرات گناهان شمرده می‌شود. چگونه ممکن بود آن را قصد نماید؟ (فخر رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۸، ص ۴۴۰).

بگذریم از اینکه به اعتقاد مفسرین شیعه، هرگاه عصمت درونی که همان مخلص باشد با عصمت بیرونی؛ یعنی مخلص قرین گردید، عروض و نفوذ گناه به‌طور مطلق به روی انسان بسته می‌شود و حضرت یوسف طبق آیه شریفه، از مخلصین بود. در

از پلیدی‌ها منصرف و به‌سوی عمل صالح موفق می‌نماید» (طباطبایی، ۱۴۲۷: ج ۱، ص ۱۹۷).

آنگاه، مرحوم علامه در ادامه می‌نویسد: «جمله "إِلَّا مَا رَجَمَ رَبِّي" دو فایده مهم در بردارد: یکی اینکه اطلاق جمله "إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ" را مقید می‌کند و می‌فهماند که انجام کارهای نیک توسط نفس، به توفیقی از ناحیه خدای سبحان منوط است و چنین نیست که آدمی، آن‌ها را به‌طور اجبار و الجاء از ناحیه خداوند انجام دهد. دوم اینکه اشاره می‌کند که اجتناب انسان از خیانت، لطف و رحمتی از ناحیه پروردگار است (طباطبایی، ۱۴۲۷: ج ۱، ص ۱۹۷).

البته، برخی از مفسران معاصر شیعی، مبراء ندانستن خود از گناه به دلیل امر نفس به بدی‌ها، را از سخنان زلیخا دانسته‌اند که در مقام تنبیه، این چنین مطالبی را بر زبانش آورد و به حق اعتراف نمود (مکارم شیرازی، ۱۳۸۲: ج ۹، ص ۴۳۴).

به‌نظر نگارنده، اسوه و سرمشق بودن انبیاء، از آن جمله حضرت یوسف، چنین نگاهی را می‌طلبد؛ زیرا آن فردی، برای دیگر انسان‌ها می‌تواند الگو باشد که در عین قدرت بر انجام گناه، آن را ترک نماید تا بتواند قدرت اراده انسانی را در رویارویی با گناهان و مقابله با آن‌ها، به نمایش بگذارد.

۶،۲،۲ تعلق هم یوسف به ضرب و قتل زلیخا

به عقیده برخی دیگر از مفسران عامه، درست است هم زلیخا، به زنا با یوسف بود، لکن هم یوسف، به ضرب و قتل زلیخا بود. هرچند به دلیل توجه یوسف به عواقب آن؛ یعنی دست‌آویز قراردادن زلیخا جهت اتهام یوسف، ایشان فرار را برقرار ترجیح دادند (جزایری، ۱۴۱۶: ج ۲، ص ۶۰۵).

ادعای مذکور، طبق نظر عالمانی شیعی، عقیده ناصحیحی است؛ زیرا فرض مذکور، بر خلاف محیط حاکم بر زندگی یوسف و موقعیت ایشان است؛ چراکه یوسف، درواقع عبد آن‌ها بود و روحیه اطاعت-پذیری که در یوسف توقع بود، مانع از این می‌شد که یوسف، قصد جرح و ... زلیخا را داشته باشد. به بیان دیگر، یوسفی که در عمل مورد اکرام شوهر زلیخا بود

در دل هم خطور گناه نداشتند تا چه رسد به انجام فعل در خارج.

ج- ناسازگار با مدح و ثنای الهی

شکی نیست در اینکه خداوند متعال، کسی را بدون حساب و کتاب تمجید نمی‌کند یا شهادت شاهد از خاندان زلیخا و شهادت خود عزیز مصر به حيله‌گر بودن زنان و اعتراف خود همسر عزیز به کام‌جویی وی از یوسف و شهادت زنان مصر به ندیدن بدی از یوسف، همگی بر مدح و تعریف از یوسف حتی بر عدم خطور کار بد در دل دلالت دارند.

اینکه خداوند، جناب یوسف را با بیان مخلصین تعریف می‌نماید، نشانگر این است که آن حضرت، گناه را حتی در دل خود خطور نداده‌اند. ازاین‌رو، اگر یوسف، زنا را قصد نموده بود، خداوند، توبه و استغفار ایشان را نقل می‌کرد (ر.ک: فخر رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۸، ص ۴۴۰). روی این اساس، سخن خود یوسف از اینکه فرمودند: «وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ...»، دلالت بر ابتلا به گناه از سوی ایشان نمی‌کند؛ زیرا سخن مزبور، بر طبق تواضع اظهار گشته است (دره، ۱۴۳۰: ج ۴، ص ۵۶۸).

در اینجا، برخی از مفسران شیعه، به نکته دقیق دیگری در تفسیر آیه مزبور اشاره نموده‌اند و آن، مستقل نبودن ایشان در خودداری از گناه است. به‌عنوان مثال، مرحوم علامه در این باره چنین نوشته‌اند: «منظور از آن، اینست که من اگر این حرف را زدم بدین منظور نبود که نفس خود را منزّه و پاک جلوه دهم، بلکه به این منظور بود که لطف و رحمت خدای را نسبت به خود حکایت کرده باشم، آن‌گاه همین معنا را تعلیل نموده فرمود: "زیرا نفس بسیار وادارنده به سوء و زشتی است" و بالطبع، انسان را به‌سوی مشتهیاتش که همان سیئات و گناهان بسیار و گوناگون است دعوت می‌نماید، پس، این خود از نادانی است که انسان، نفس را از میل به شهوات و بدی‌ها تبرئه کند و اگر انسان از دستورات و دعوت نفس به‌سوی زشتی‌ها و شرور سرپیچی کند رحمت خدایی دستگیرش شده و او را

مأمون از امام رضا(ع) همین مطلب را سؤال می‌کند. امام(ع) در پاسخ آیه را این‌طور قرائت می‌کند (لقد همت به و لو لا ان رأی برهان ربّه لهم بها) و لقد حدثنی ابي عن ابيه الصادق ع انه قال (همت بان تفعل و همّ بان لايفعل فقال المأمون لله درک یا ابا الحسن) بنابراین روایت، معنی آیه چنین می‌شود اگر نبود که یوسف دید برهان پروردگارش را، همانا میل کرده بود به زلیخا (امین، بی‌تا: ج ۶، ص ۳۵۷).

۷ جمع‌بندی مطالب

از آنچه بیان شد، نتیجه گرفته شد که اختلاف عامه و خاصه در قول و عدم قول به خطور گناه در قلب یوسف، به نوع نظر آنان در تعریف محدوده عصمت برمی‌گردد. علمای عامه، رویکرد حداقلی از عصمت دارند و تنها قول یا افزون بر آن، عمل می‌دانند؛ درحالی‌که عالمان شیعی، معتقد به حداکثری؛ یعنی قول، فعل و قلب، هر سه را قلمرو عصمت می‌شناسند، لذا براساس نظر مفسران خاصه، اساساً گناهی در قلب یوسف خطور ننموده تا نوبت به معفو بودن آن برسد. افزون بر آن، معلوم گردید که:

۱. بیان خداوند در کناره‌گیری یوسف از عمل به قصد گناه به‌صورت لولای شرطی در عوض نفی صریح آن، به دلیل مبالغه و تأکید در عدم تحقق اصل قصد گناه از ناحیه یوسف است. آیه ۷۴ سوره یوسف و ۱۱۳ سوره نساء، شاهد بر آن هستند.

۲. واژه «همّ» از نوع کلمات یک معنایی، به معنای تصمیم و قصدی است که انسان در دل، آن را خطور می‌دهد. بر اساس آیه مورد بحث، قصد گناه تنها از جانب زلیخا تحقق یافت. دلیل آن، ذکر لام تأکید و قد تحقیق در «همت» است.

و سفارش او به همسرش در مراقبت و محافظت از یوسف وجود داشت، هرگونه بی‌مهری از طریق ضرب و جرح را از جانب یوسف دور می‌ساخت. بنابراین، اساساً امکان اقدام به جرح یا قتل از سوی یوسف محتمل نیست، نه اینکه امکانش باشد و یوسف به ملاحظه عواقب و تبعات آن، بخواهد از آن پرهیز نماید (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۲۷: ج ۱۱، ص ۱۹۷).

البته، بعضی از مفسرین شیعی، با ردّ تعلق همّ به ضرب و جرح زلیخا از جانب حضرت یوسف، بیان داشته‌اند که اصولاً، تعلق همّ، به شخص ناممکن است؛ لذا کلمه همّ به ترک زنا متعلق است. به‌عنوان مثال، همانند مرحوم طالقانی، بیان نموده‌اند که هرچند همّ زلیخا، به فعل زنا بود، ولی همّ یوسف، به ترک آن بود، زیرا همّ به فعل و ترک آن فعل تعلق می‌گیرد و به شخص تعلق نمی‌گیرد؛ لذا همّ، زلیخا می‌تواند به فعل تعلق بگیرد و هم یوسف هم، به ترک آن فعل تعلق بگیرد؛ زیرا یوسف، پیامبر است و امکان ندارد به دلیل عصمتش، به فعل زنا عزم نماید (طالقانی، ۱۳۹۸: ج ۳، ص ۱۳۴).

به عقیده نگارنده، این رویکرد با ظاهر آیه ۲۵ سوره یوسف: «وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ اَلْقَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ اَرَادَ بِاَهْلِكَ سُوءًا اِلَّا اَنْ يُسَجَّنَ اَوْ عَذَابٌ اَلِيمٌ» و هر دو به سوی در، دویدند (درحالی‌که همسر عزیز، یوسف را تعقیب می‌کرد)؛ و پیراهن او را از پشت (کشید و) پاره کرد و در این هنگام، آقای آن زن را دم در یافتند! آن زن گفت: «کیفر کسی که بخواهد نسبت به اهل تو خیانت کند، جز زندان و یا عذاب دردناک، چه خواهد بود؟!»، منطبق است؛ زیرا براساس آیه شریفه، هر دو با انگیزه‌های متفاوت، به فرار و سرعت به سمت درب خروجی مبادرت نمودند. معلوم است که انگیزه یوسف، به لحاظ پیامبریش، انگیزه مثبت؛ یعنی ترگ گناه و فرار خواهد بود و نیت زلیخا، از نوع هوای نفسانی و جلوگیری از خروج یوسف می‌باشد.

مؤید این ادعا، حدیثی است که در عیون الاخبار روایت شده است. در این حدیث، می‌خوانیم که

زیرا فرض اول، با نبوت یوسف و
مفاد آیات و نیز با مدح و ثنای الهی
در تضاد است و فرض دوم هم، با
موقعیت حاکم بر حیات یوسف در
تنافی است.

۳. مواجهه یوسف با صحنه گناه، بعد
از زمان نبوت ایشان بوده است.
همان‌طور که آیات ۶ و ۱۵ سورآ
یوسف بر آن دلالت دارند.

۴. متعلق «هم»، نمی‌تواند زنا یا ضرب
و جرح زلیخا از سوی یوسف باشد؛

منابع

- قرآن کریم، (۱۳۷۸ش)، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، قم: انتشارات نسل جوان.
- ابن عاشور، محمد طاهر، (۱۴۲۰ق)، تفسیر التحرير و التنویر، بیروت: نشر مؤسسه التاریخ العربی.
- ابن منظور، (۱۴۰۸ق)، لسان العرب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن اثیر، محمد بن مبارک، (۱۳۶۷)، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، قم: نشر اسماعیلیان.
- ابن بابویه، محمد بن علی بن حسین، (۱۴۱۲)، اعتقادات فی دین الامامیه، ترجمه محمدعلی حسنی، قم: المطبعة العملية.
- ابیاری، ابراهیم، (۱۴۰۵ق)، الموسوعة القرآنية، قاهره، نشر سجل العرب.
- امین، نصرت بیگم، (بی تا)، تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن، بی جا، بی نا.
- تستری، سهل بن عبدالله، (۱۴۲۳ق)، تفسیر التستری، بیروت: نشر دارالکتب العلمیه.
- ثعلبی، احمد بن محمد، (۱۴۲۲ق)، تفسیر الثعلبی، بیروت: نشر دار احیاء التراث العربی.
- الجامی، عبدالرحمن بن أحمد، (۱۴۳۰ق)، الفوائد الضیائیة، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- تفتازانی، سعدالدین، (بی تا)، شرح العقاید النسفیة، مصر، مكتبة الکلیات الزهریة.
- جرجانی، شریف علی بن محمد، (۱۹۰۷م)، شرح المواقف، تصحیح محمد بدرالدین نعمانی، قم: شریف الرضی.
- جزایری، ابوبکر جابر، (۱۴۱۶ق)، ایسر التفاسیر لکلام العلی الکبیر، نشر مکتبة العلوم و الحكم، مدینه.
- جعفری، یعقوب، (۱۳۷۶ش)، تفسیر کوثر، قم: مؤسسه انتشارات هجرت.
- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۱ش)، وحی و نبوت در قرآن، قم: نشر اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۸ش)، ادب فنای مقربان، قم: نشر اسراء.
- جوهری، ابونصر، (۱۴۰۷)، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت: چاپ چهارم، نشر دارالعلم للملایین.
- حجازی، محمد محمود، (۱۴۱۳ق)، التفسیر الواضح، بیروت: نشر دارالجلیل.
- حسینی همدانی، محمد، (۱۴۰۴ق)، انوار درخشان، تهران: نشر لطفی.
- حوی، سعید، (۱۴۲۴ش)، الاساس فی التفسیر، قاهره: نشر دارالسلام.
- خطیب، عبدالکریم، (۱۴۲۴ق)، التفسیر القرآنی للقرآن: بیروت: نشر دارالفکر العربی.
- دخیل، علی محمدعلی، (۱۴۲۲ق)، الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، بیروت: نشر دارالتعارف للمطبوعات.
- دره، محمدعلی طه، (۱۴۳۰ق)، تفسیر القرآن الکریم و اعرابه و بیانه، بیروت: دار ابن کثیر.
- دیوبندی، محمود حسن، (۱۳۸۵ش)، تفسیر کابلی، تهران: نشر احسان، چاپ دهم.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم.
- الرضی، محمد بن الحسن الاسترآبادی، (۱۳۸۹ش)، شرح الرضی علی کافیة ابن الحاجب، قم: دارالمجتبی.

صادقی تهرانی، محمد، (۱۴۰۶ق)، الفرقان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، قم: نشر فرهنگ اسلامی.

صافی، محمد محسن بن شاه، (۱۴۱۵ق)، تفسیر الصافی، تهران: نشر مکتبه الصدر.

طالقانی، سید محمود، (۱۳۹۸ق)، پرتوی از قرآن کریم، تهران: نشر برهان.

طباطبایی، محمدحسین، (۱۴۲۷ق)، تفسیر البیان فی الموافقة بین الحديث و القرآن، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.

طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۰ جلد، چاپ ۳، تهران: ناصر خسرو.

طبرسی، فضل بن حسن، (۱۴۱۲)، جوامع الجامع، قم: نشر مرکز حوزه علمی قم.

طنطاوی، سید محمد، (۱۹۹۷م)، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، قاهره: نشر النهضة.

طوسی، محمد بن حسن، (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: نشر دار احیاء التراث العربی.

طیب، عبدالحسین، (۱۳۶۹ش)، اطبیب البیان، تهران: نشر اسلام.

عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، (۱۴۱۵ق)، تفسیر نور الثقلین، چاپ ۴، قم: اسماعیلیان.

عیاشی، محمد بن منصور، (۱۳۸۱ق)، تفسیر عیاشی، تهران: نشر مکتبه الاعلامیه الاسلامیه،

فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۲۰)، العین، قم: نشر اسوه؛

فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، (۱۴۱۴)، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: نشر دارالفکر.

فیومی، احمد بن محمد، (۱۳۹۷ق)، المصباح المنیر، تهران: نشر دار الهجره؛

قزائتی، محسن، (۱۳۸۸ش)، تفسیر نور، ۱۰ جلد، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.

رازی، محمد بن عمر، (۱۳۵۳)، الاربعین فی اصول الدین، حیدرآباد، مطبعه مجلس دائرة المعارف العثمانیه.

رازی، محمد بن عمر، (۱۴۰۹)، عصمت الانبیاء، بیروت: دار الکتب العلمیه.

رازی، محمد بن عمر، (۲۰۰۰م)، المطالب العالیه، بیروت: دار الکتب العلمیه.

رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق)، مفاتیح الغیب، نشر دار احیاء التراث العربی.

رحیم اف، افضل الدین، (۱۳۸۹)، «بررسی مساله عصمت انبیاء از دیدگاه طوسی و فخرالدین رازی»، مجله پژوهش‌نامه حکمت و فلسفه اسلامی، سال نهم، ش ۳۲، صص ۷۴-۴۹.

رفتاری، قدسیه، (۱۳۹۹)، «بررسی تطبیقی عصمت انبیاء قبل از بعثت از دیدگاه آیه‌الله جوادی آملی و فخر رازی»، نشریه مطالعات تفسیر تطبیقی، سال ۵، ش ۲، صص ۱۱۲-۹۵.

زحیلی، وهبه، (۱۴۲۲ق)، التفسیر الوسیط، ۳ جلد، سوریه - دمشق: دار الفکر.

سبحانی، جعفر، (۱۳۷۵ش)، محاضرات الهیات، قم: نشر مؤسسه امام صادق (ع).

سبزواری، محمد، (۱۴۰۶ق)، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.

شحاته، عبدالله محمود، (۱۴۲۱ق)، تفسیر القرآن الکریم (عبد الله شحاته)، ۱۵ جلد، قاهره: دار غریب.

شعراوی، محمد متولی، (۱۹۹۱م)، تفسیر الشعراوی، بیروت: نشر اخبار الیوم.

صابونی، محمدعلی، (۱۴۲۱ق)، صفوة التفاسیر، ۳ جلد، بیروت: دار الفکر.

صادقی تهرانی، محمد، (۱۳۸۸ش)، ترجمان الفرقان، تهران: نشر شکرانه.

مغنیه، محمد جواد، (۱۴۲۴)، الکاشف فی تفسیر القرآن، قم: دار الکتب الاسلامی.

مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۲ش)، برگزیده تفسیر نمونه، چاپ ۱۳، تهران: دارالکتب الإسلامية.

میبدی، احمد بن محمد، (۱۳۷۱ش)، تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار، تهران: نشر امیرکبیر.

هواری، هود بن محکم، (۱۴۱۴ق)، تفسیر کتاب الله العزیز، بی جا، نشر دارالبصائر.

قرشی بنابی، سید علی اکبر، (۱۳۷۵ش)، تفسیر أحسن الحديث، ۱۲ جلد، چاپ ۲، تهران: بنیاد بعثت، مرکز چاپ و نشر.

قرشی بنابی، سید علی اکبر، (۱۳۷۱ش)، قاموس قرآن، تهران: نشر دارالکتب الاسلامیه

قمی، علی بن ابراهیم، (۱۳۶۳ش)، تفسیر قمی، تهران: نشر دارالکتب.

مدرسی، محمدتقی، (۱۴۱۹ق)، من هدی القرآن، ۱۸ جلد، تهران: دار محبی الحسین (ع).